

اف.ای. پیترز

ناهد امامی

## تبلیغ پیام الهی: نبی، واعظ و، ولی در اسلام

اسلام عضو یک خانواده است؛ گروه پرهیاهو، عبوس، و بسیار از خود راضی ای که به "یکتاپرستان"<sup>1</sup>، یا به گونه ای مشهورتر به "فرزندان ابراهیم"، معروف است البته مراد من آیین یهود و آیین مسیح و اسلام است، و تقریباً هرگونه سخنی درباره اسلام بدون اشاره به دو "اهل کتاب" دیگر، یعنی یهودیان و مسیحیان، که قرآن نیز پیوسته بدانها اشاره دارد، دشوار است. اولاً اسلام همان مابعدالطبیعه دو آیین دیگر را دارد، یعنی ایمان به وجود یک خدای متعال شخصی<sup>2</sup>، آفریننده و حافظ عالم<sup>3</sup>، در پایان، داور آن. هر سه آیین اعتقاد راسخ دارند که همان خدا در جهان آفریده خودش مداخله کرده است، مداخله ای که هم در فعل وهم در قول آشکار شده است. مقوله اول، یعنی مداخله فعلی خدا در جهان، اساس دیدگاه یکتاپرستان درباره تاریخ است؛ و مقوله بعدی یعنی مداخله قولی، اساس دیدگاه آنان درباره وحی<sup>4</sup> است.

از این رو، اسلام مانند دو خویشاوند ابراهیمی اش، یک دین وحیانی است، بنابراین برداشت مسلمانان از معنای زندگی را باید در کتابی که مشتمل بروحی است، یعنی قرآن، جستجو کرد. قرآنی که اینک در اختیار

1. monotheists

2. transcendent personal God

3. sustainer of the universe

4. revelation

داریم متشکل از ۱۱۴ سوره یا فصل است که آنچه را که در طول دوره ۲۲ سال آخر زندگی محمد[ص] براو وحی شد، در برمی گیرد، سپس او، آنها را آشکارا به همشهری هایش در شهر مقدس مکه، در غرب عربستان، و سپس بعد از هجرت اجباری اش از مکه، به اعراب و یهودیان آبادی زراعی اطراف مدینه ابلاغ کرد. بر فراز این بنیان، که متن مقدس است، مثل آیین یهود و مسیحیت، ساختار حیرت‌انگیزی از سنت، یعنی مجموعه شرعی - و مقدس - از اخبار و گزارش‌هایی از دهان پیامبر[ص] معروف به حدیث، بنامی شود، که یگانه مجموعه تفاسیر سنتی تا اندازه‌ای کمتر شرعی به آن افزوده شده است که به نحوی معتبر آموزه‌های قرآن را توصیف می‌کند و مبنایی را که کتاب مقدس است توضیح و تفصیل می‌دهد.

قرآن کتاب ساده‌ای نیست، هم برای مسلمانان که از نور ایمان بهره‌مندند و هم برای غیرمسلمانان که می‌کوشند تاریخ و محتویات آن را مورد نقد و بررسی قرار دهند. خود قرآن سرشار از مطالب تاریخی، هر چند نوع بسیار خاصی از مطالب تاریخی، است. یافته‌های وحیانی محمد[ص]، گذشته را برای ارزیابی حال به کار می‌گیرد. این گذشته، اساساً، گذشته‌ای مطابق کتاب مقدس است و به نحو گزینشی برگرفته می‌شود - عمدتاً برای نشان دادن رویدادهایی که کافرانی که پیامبران‌شان را تکذیب می‌کنند، به آنها گرفتار می‌آیند - و به نحو کنایه‌ای و تا اندازه‌ای رمزی شرح و بسط داده می‌شود. در واقع، شیوه کنایه‌ای حکایات کتاب مقدس در قرآن، برای برخی حکایت از این داشته است که نه تنها محمد[ص] بلکه حتی مخاطبان نخستین مکی اش، در وهله اول از سنت کتاب مقدس تا اندازه‌ای آگاهی داشتند. به هر تقدیر، انبیاء، از ابراهیم تا عیسی، همگی به عنوان معلمان یکتاپرستی معرفی می‌شوند و مبشر محمد[ص] اند که پیامش به نحو مؤکد به وحدت<sup>۱</sup> و وحدانیت<sup>۲</sup> خدا می‌پردازد.

1. unity

2. Unicity

برای قرآن، یکتاپرستی صرفاً یک امر نظری و معرفتی نیست؛ تسلیم محض در برابر خداست - یعنی آن چیزی که "اسلام" به آن معناست - و دردل با پذیرش ایمان متجلی می شود و، در بیرون، به واسطه یک رشته اعمالی که نشانگر پیروی "تسلیم شدگان" - مسلمین - از راه های خدا است. این اعمال عمدتاً، به جا آوردن نماز و پرداخت منظم زکات برای حمایت از فقراء و تهیدستان جامعه هستند: آنچه که چه بسا بتوانیم، به صورت خلاصه، پرستش و انفاق بنامیم. با این همه، هر چند هسته اصلی پیام قرآن به اندازه کافی روشن است، جزئیات آن قطعاً روشن نیست. قرآن آن چیزی است که دانشمندان عهد جدید "منبع حکمت"<sup>1</sup> می نامند، یعنی یک مجموعه ای از گفتارها که به انجیل توماس شبیه تر است تا به روایت پی درپی مرقس.<sup>2</sup>

آموزه های اخلاقی قرآن از ترکیبی فشرده و لی پیچیده از جدال با ناباوری ریشخندآمیز مکیان، توطئه ها و دسیسه های دشمنان سیاسی محمد[ص]، گوشه و کنایه های طعنه آمیز یهودیان مدینه، و دورویی و تزویر حتی برخی از مؤمنان نودین به دست می آید. با این همه، برخلاف کتاب مقدس و عهد جدید، قرآن هیچیک از مشاهیر معاصر را نام نمی برد. هیچ مکانی را توصیف نمی کند. هیچ اوضاع و احوالی را شرح نمی دهد. در نتیجه اسلام از حیث تفسیر غنی است، که بیشتر آن تلاشی است برای بازگرداندن بافت حکایت ها و روایت ها، که در کتاب و حیانی [=قرآن] نیامده، و از منابع تاریخی در دسترس قابل حصول است.

از این رو، برای مسلمانان معنای زندگی آشکار است، زیرا از ناحیه خدا وحی شده است، و، به شیوه همه وحی ها، تا اندازه ای مبهم است. سرانجام، مسلمانان با این غرور یونانی مقابله - و در نهایت آن را رد - خواهند کرد که ابداً، ضرورت نداشت معنای زندگی وحی شود زیرا، چه به

1. sayings source

2. Mark

نحو عام و چه به نحو خاص، به واسطهٔ یک سیر منطقی به سوی برهان لم<sup>۱</sup> که کاملاً معلوم است، قابل فهم می‌شود. پدیده‌های عالم، نه تنها وجود، بلکه ماهیت علت ذی شعور، یعنی خدا، را نشان می‌دهد؛ و بررسی ماهیت انسان مقصود آن ماهیت و نیز راه‌های رسیدن به آن مقصود را آشکار می‌سازد. قرآن از استدلال ردهای برشن رابینسون کروزوته، یا از تقریر دیگری که مورد توجه الاهیدانان رومی مانند سیسرو است، به دور نیست: "Coeli enarrant gloriam dei" لکن قرآن این آثار عظمت و شکوه خداوند را در عالم، آیات یا "نشانه‌ها" می‌نامد. آنها نشانه‌های علیت ثانوی، چنانکه در براهین فلاسفه است، نیستند، بلکه آثار و نشانه‌های حساب شده و ارادی فعالیت خلّاقانهٔ خدایند که در سراسر عالم طبیعت گسترده‌اند.

با این همه، به آیات یا نشانه‌های قرآن به نحو محدودی استناد می‌شود: آنها بوجود انکارناپذیر یک خدای آفریننده که به آفرینشش عنایت الهی‌ای نیز دارد، دلالت دارند؛ حتی ممکن است حکایت از این داشته باشند که موضع مناسب و در خور برای آفریده‌ها در برابر آفریننده [حالت] تسلیم، "اسلام"، است. با این همه، آیات به احکام اخلاقی مؤکدی هم که در قرآن موج می‌زند، اشارهٔ اندکی دارند و یا هیچ اشاره‌ای ندارند. آیات به گذشته، یعنی آفرینش اشاره دارند؛ بشارت نجات<sup>۲</sup> اخلاقی قرآن به آینده، یعنی به رستاخیز<sup>۳</sup> اشاره دارد. روز داوری، آموزهٔ اخلاقی قرآن را معین و معلوم نمی‌کند، بلکه به نحو مؤثری آن را تدوین می‌کند.

و با این همه، بشارت نجات اسلامی، به معنایی که در صدر مسیحیت بود، معاد شناختی نیست. گوش به زنگ بودن معادشناختی در قرآن وجود دارد، اما احساس شدید قریب الوقوع بودن [قیامت]، که مثلاً در رسائل پولس هست، در قرآن نیست. شاهد و نشانه‌ای وجود ندارد مبنی بر اینکه قرآن، آنگونه که گاهی در عهد جدید دیده می‌شود، یک اخلاق موقتی، نوعی

1. Via causalitatis

2. kergma

3. eschaton

حکومت نظامی پیش از رسیدن روز جزا، مطرح کرده باشد. آنچه قرآن، مخصوصاً در سوره های مدنی، بیان می دارد، بیشتر شبیه به اصطلاح آیین "کاتولیک نخستین" است، یعنی نوعی اخلاق نهادینه شده<sup>۱</sup> و بلندمدت، که برخی درصددند که در انجیل لوقا<sup>۲</sup> بیابند: نماز، زکات و حج، و نتایج رفتاری تسلیم خدا بودن در قرآن نهادینه شده است و حج عمیقاً نهادینه شده است.

اصول اعتقاداتی مختصری که مسلمانان بعداً "اصول دین اسلام"<sup>۳</sup> نامیدند، به خوبی تفاوت های ظریف تعبیر جامعه اسلامی از پیام قرآنی را، منعکس می کند. "اصول دین" که در واقع فقط پنج عنوان است، یک پنجم الهیات است - اصول اعتقاداتی که به شیوه ای امساک آمیز تنها وحدت خدا و نبوت محمد [ص] را تأیید می کند - و چهار پنجم دیگر آن اخلاق رفتاری است: نماز، انفاق منظم [= زکات]، امساک دقیقاً معین [= روزه]، و مناسک حج. با این همه، این تعبیر مانند همه رساله های دینی، گمراه کننده است. این دیدگاه نسبت به اسلام که به دیدگاه وکیل مدافعان می ماند، و واقعاً هم چنین دیدگاهی است همواره محاط در متن است، یعنی، ابدأ در عمل از سابقه قرآنی خود فاصله نمی گیرد. متن قرآنی، با همه غنای الاهیاتی و معادشناختی اش، در ورای اصول دین اسلام موج می زند و به این اصول شکل می دهد. در واقع، از اصول دین برای آموزش بچه ها بیشترین استفاده برده می شود، و احتمالاً رضایت بخش ترین کاربرد این اصول برای غیرمسلمانانی است که می کوشند، به شیوه فروگاهشی شان، گوهر اسلام را درک کنند. لکن گوهر اسلام، در هیچ یک از اصول دین کتاب های شرعیات نبوده و نیست بلکه در قرآن - متن کامل با ضرورت و اهمیت و پیچیدگی اش و با همه تنوع شکوهمندانه و غالباً متناقض اش - است. پس، درنگی می کنم و قرآن و تلقی اش از معنای زندگی را توصیف

1. institutionalized ethic

2. Luke

3. Pillars of Islam

می‌کنم. اما، من نیز یک فروکاهش گرای غربی هستم، و بنابراین تلاشم را خواهم کرد. مجال و فرصت من محدود است و بنابراین از شما می‌خواهم که موارد معمول نقض و توضیح را خود دریابید. اسلام قرآنی، مانند دو خویشاوند و نظیر توحیدی‌اش، آیین یهود و مسیحیت، بریک دوگانگی بین قلمرو ازلی خداوند، از یک سو، و این جهان از دیگر سو مبتنی است. اما "این جهان" (الدنیا) یک واسطه است. قرآن می‌گوید: "و زندگی دنیا چیزی جز بازیچه و لهُو نیست و پرهیزکاران را سرای دیگر بهتر است." (قرآن/۶:۳۲) دنیا در حکم یک قطعه شیرینی است که به طرز وسوسه‌انگیزی خوشمزه است که میان حالت اولیّه (aeternitas ante)، قبل ازل و "زندگی بعدی" (الآخرة) قرار گرفته است، و این زندگی بعدی حالت جاودانه‌ای است که با مرگ آغاز می‌شود و با لحظات اخروی‌ای که شدت و حدّتی هول‌انگیز و هیجان‌آور دارند سخاوتمندانه رنگ‌آمیزی شده است: حساب و کتاب شب اول قبر داوری‌هایی عامّ و خاصّ، جهنم برای بدکاران و برای نیکوکاران، جنّت عدن، که همان بهشت زمینی کتاب مقدّس است که تبدیل به مشاهده‌آموری شده است که اعراب بادیه نشین سعادت و ابتهاج خود را در آن می‌دانستند.

اگر تلقّی مسلمانان از معنای زندگی منحصرأً مبتنی برقرآن، که خدا ضامن صدق آن است، باشد، خطور این تلقّی به ذهن و ضمیر مردم بسته به ابزارها و شیوه‌های بسیار متنوع‌تر، و انسانی‌تر و از این رو بسیار ضعیف‌تر و سست‌تری است. قرآن خودش را "بشارت" [Good News] می‌نامد و، نخستین مبلغش، و، به تعبیری، نخستین مبشّرش خود محمد[ص] را نداشتند. با مرگ پیامبر فرایند تبشیر<sup>۱</sup>، یعنی انتشار "بشارت"، به عهده دیگرانی قرار گرفت که، درعین حال، کسوت مرجعیت محمد[ص] را نداشتند. در مسیحیت تلاشی برای این وجود داشت که تا اندازه‌ای مرجعیت مسیح به نسل‌های بعدی گسترش یابد؛ که این گسترش

از طریق برداشت‌های دوگانه صورت می‌گرفت: سنتِ حواریون<sup>۱</sup>، یعنی عقیده به اینکه عیسی فهم ویژه‌ای از آموزه‌هایش را به حلقهٔ مخفی دوازده حواری‌اش منتقل کرد، و جانشینی حواریون، مفهومی تا اندازه‌ای کمتر آشکار مبنی بر اینکه رهبران کلیساهای مختلف مسیحیت، که بعدها اسقف نام گرفتند، به واسطهٔ نَسَبِ بردن مشخص بی انقطاع روحانی‌شان از حواریون اصلی در آن فهم سهیم بودند. به یقین در اسلام اهل سنت شبیه و نظیری برای این جواز مسیحیت جهت صدور حکم - مطاع و فیصله بخش<sup>۲</sup> در باب ایمان و اخلاق یا، چنانکه ما باید در سیاق حاضر بگوییم در باب معنای زندگی وجود ندارد.

مسلمانان بشارت را در هر زمان و مکانی که به آنها رسید گرفتند؛ و این قبول بشارت در سرتاسر گسترهٔ بسیار پهناور دارالاسلام نتایجی داشت که به نحو فوق‌العاده چشمگیری همانندند، و در عین حال به لحاظ شرایط محلی، منطقه‌ای، و فرهنگی دقیقاً به همان درجه متفاوتند.

یکپارچگی عقیده و عمل مسلمان آشکارا، در نیروی متن منحصر به فرد فوق‌الذکر، یعنی قرآن، ریشه دارد، که، خواه در مدرسه حفظ شود، خواه در مساجد تلاوت شود، و خواه در سنگ، کاشی، گچ بری، نقاشی و یا گلدوزی حک شود (و اینها فقط بعضی از یادگارها و یادبودهای عمومی‌ای است که تنوع حیرت‌انگیزی دارند)، اساس آشنایی هر مسلمان با هر چیزی، از سواد خواندن و نوشتن گرفته تا والاترین اصول ارزشی و اخلاقی است. حجم عظیم احادیثی که مدعی‌اند که گفتار و کردار اسوهٔ زندگی اسلامی، یعنی حضرت محمد [ص]، را گزارش می‌کنند قرآن را تقویت، شرح، و تفسیر می‌کنند. تا اینجا کاملاً روشن است. آنچه که شاید کمتر آشکار باشد همان یکپارچگی قابل توجه مدرسه در سراسر دورهٔ زمانی‌ای بسیار طولانی است؛ نهاد پشتیبان سنت برجستهٔ مسلمانان همین مدرسه

1. evangelizein

2. ex cathedra

شرعی و دینی (مدرسه) است که، برای تقریباً یک هزاره، اساتید مسلم دینی، حقوقدانان و متکلمانی که فهم مسلمانان از زندگی را شکل داده‌اند، در آن پرورش یافته‌اند. در این مدارس شیوه‌ها و حتی کتاب‌هایی که مطالعه می‌شوند، ویژگی‌های فرهنگی، سازماندهی و بودجه‌های مالی آنها، تا آغاز این قرن دستخوش تغییرات بسیار اندکی واقع شده‌اند، و حتی امروز بسیاری هستند که هنوز همه نشانه‌های گویای اصل و تبار قرن یازدهم‌شان را با خود دارند. نخبگان فکری اسلام، یعنی علمای «دانشمندان»، بعد از آموزش دیدن به هر کاری می‌پرداختند، به هر حال، همگی در نظام مدرسه، پرورش می‌یافتند؛ نظامی که شبیه یشیوت (yeshivoth) علمای یهود، یک نهاد مؤکداً سنتی لکن باثبات بود. بدون اینکه از سوی آن محظور دوشقی دانشگاه‌های غربی، یعنی دانشکده ادبیات و علوم انسانی یا از سوی یک نظام ارزشی بدیل که از بیرون فرهنگ وارد شود مورد معارضه واقع شود - اخلاق یونانی در جهان اسلام در همان بدو تولد و فوات یافت. مدرسه از حیث مبنای متونش ادبی بود، از حیث آموزش و پرورش و گواهی و مدرکش گفتاری - شنیداری بود و از حیث پاسخ به این پرسش که معنای زندگی چیست، و پرسشی بود که دیرزمانی طرح نشده بود، عمیقاً شرعی بود.

مسیر سنت برجسته اسلامی در آموزه‌های اخلاقی، نسبتاً برای ما آشکار است، زیرا ما، متون درسی آموزش مدرسه را، اسناد و مدارک آیین نامه‌هایی را که بر جریان عادی و روزمره آنها تا کوچکترین مسائل جزئی حاکمیت داشتند، و مزیت فوق العاده گرانبهای بقاء آنها را، در وضعیتی نه چندان تغییر یافته تا روزگار کنونی، در اختیار داریم. اینک به سوی یک حوزه مDAQ بسیار مشکل‌تر عطف توجه می‌کنیم: و آن اینکه چگونه آموزه‌های اخلاقی فرهیخته، رسمیت یافته و نهادینه شده علمی متخصص از سنت کلان به سنت خرد گذر کرد، چگونه توده مسلمانان معمولی نظام ارزشی‌ای را که در مدرسه‌ها در پرده ابهام پیچیده شده بود تکمیل کردند - به طور خلاصه چگونه جامعه، به منزله یک کل، اسلامی شد. اسلامی شدن جامعه مصداق خاصی است از آن موضوع بزرگتری



که نظام اجتماعی سنت نام گرفته است، و در اینجا است که چشم انداز اسلامی در باب حیات، از جرح و تعدیل های منطقه ای و دوره ای می یابد. مایلیم نگاهی که به ناچار باید فقط نگاهی گذرا باشد بر دو عامل از عوامل، یعنی واعظ<sup>۱</sup> و ولی<sup>۲</sup> داشته باشیم.

موعظه (خطبه) یکی از خصائص مورد توصیف شعائر اسلامی است. پرامت اسلامی لازم است که در روزهای جمعه به صورت دسته جمعی در نماز ظهر شرکت کنند. و این مراسم همراه خطبه ای است که توسط واعظی واجد صلاحیت ایراد می شود. در این وضع و حال و به وسیله این واعظ است که، اکثریت مسلمانان بالغ، آموزش اخلاقی شان را فرامی گیرند؛ به بیانی دقیق تر، اکثریت مسلمانان مرد بالغ، زیرا حضور زنان در مسجد برای مراسم نماز نه لازم است و نه حتی چندان تشویق و ترغیب می شود. پس زن مسلمان در جوامع سنتی آموزش اخلاقی اش را در کجا فرامی گرفت؟ این موضوع چندان مورد بررسی و مطالعه واقع نشده است، با این همه به نظر می رسد این نتیجه صائب باشد که بیشتر این آموزش، اگر نکوییم همه آن، به توسط پدر یا عموها و دایی ها و بعدها به وسیله شوهر، به او انتقال داده می شود.

تحقیق و بررسی هایی در باب فعالیت واعظان اسلامی، هم در جوامع اسلامی قرون وسطایی و هم در جوامع اسلامی دوران جدید، انجام شده است، با این همه پژوهشی که ریچارد آنتون<sup>۳</sup> مردم شناس در اردن انجام داده است بیشترین پیوند را با مقصود کنونی ما دارد. به عنوان مثال، آنتون می گوید که در حالی که آموزش متعارف رایج یا همان آموزش علما در باب حیای خانم ها، که استناد به قرآن و حدیث اساس محکم سرتاسر آن را تشکیل می داد، موضوع موعظه و ارشاد متعارف و رایج بود، در زندگی هر روزه روستاییان، هر گاه که این هنجارها

1. Preacher

2. saint

3. Richard Antoun

زیرپا نهاده می‌شد، محدودیت‌های چشمگیری، هم از سوی واعظان و هم از سوی دیگران، اعمال می‌شد. آنتون، براساس این فرض، به این نتیجه می‌رسد که "مادام که والاترین تفسیر از حقوق و اخلاق در سطح معرفتی، رواج داشت، در سطح رفتاری مدارا و تساهل نسبت به کج روی‌ها روا داشته می‌شد."<sup>۲</sup> این نمونه فقط یک نمونه از انطباق‌های مداوم محلی است که، ظاهراً بین هنجار "آرمانی" علمای بلندنظر و آنچه که بیشتر مردم در هر جامعه خاص رفتار درست می‌دانند - و این دو ابداً یکسان نیستند - جاری است.

از گذشته‌های دوری که از آنها سند و مدرکی در اختیار داریم - و واقعاً هم گذشته‌های دوری است - تا زمان حاضر خطبه‌ی جمعه‌ی مسلمانان هم به این دنیا و هم به آخرت اختصاص داشته است؛ و چنانکه گفته شده است، پیامش هم اجتماعی و هم در باب نجات بوده است. برخلاف موعظه‌ی مسیحیان، که در آن واعظ هم متعهد به متونی معین از کتاب‌های مقدس است و هم به یک گاهشمار مراسم عبادت و نماز که حاوی آوازهای ادواری بسیار فشرده‌ای مربوط به روزهای مقدس ادواری و روزهای قدسیان مربوط به هر روز است، که هریک از آنها به طور کلی نقطه‌ی عزیمت و آغازگاه و عطف است، واعظ مسلمان فقط گهگاه ممکن است احساس کند که باید درباره‌ی یک موضوع عبادی جاری، به عنوان مثال، پایان روزه‌ی رمضان یا حج تمتع خطبه بخواند، لکن، روی هم رفته، در انتخاب موضوعات خطبه اش اختیار و آزادی فراوانی دارد. آنتون، خطبه‌های جمعه‌ی یک نیم سال در یک دهکده سنتی اردن امروز را تجزیه و تحلیل کرد، و [دریافت که] هر چند مجموعه‌ی بسیار متنوعی از موضوعات - موضوعات عبادی، اعتقادی، و اجتماعی - یادآوری می‌شد، تاکید اصلی به طور چشمگیری بر موضوعات اخلاقی بود: عدالت، برابری، وظایف در قبال خانواده، احترام به والدین، طلب حلالیت و بخشش، رعایت شرم و حیا، آشتی دادن دوستان از هم رنجیده.

"واعظ" زبان گویای اخلاق اسلامی است؛ "ولی" تجسم این اخلاق است. "واعظ" باثبات، محافظه کار، و هماهنگ و سازگار با سخت‌آیینی سنت والای مدرسه است؛ "ولی مسلمان" انعطاف پذیر، غیرمتمعارف، و

منحصر به فرد است. آنچه هم اینک "قدیس" نامیده‌ام، ابداً با این واژه در واژگان مسلمانان - که در آن معادل عربی Sanctus، یعنی قدیس یا قدوس، را منحصر به الله می‌دانند، مورد خطاب واقع نمی‌شود: مسلمانان رأی عیسی مبنی بر اینکه تنها خدا مقدس است را بسیار سختگیرانه تر [از مسیحیان] تفسیر می‌کنند. "قدسیان" بیشتر "دوستان خدا"، اولیاء الله، هستند؛ یکی از نام‌های نیکوی قرآنی (قرآن / ۱۰: ۶۳): "دوستان خدا" هستند، خدا، پشتیبان و نگهدارنده آنها است.<sup>۲</sup>

البته نخستین ولی خدا در میان مسلمانان، خود پیامبر است. الگوی زندگی او، یعنی سنت اش، نه تنها به عنوان منبعی برای استخراج مقدار زیادی از *halakha* [=هالاخا: هریک از قوانین یا احکامی که در متون مقدس یهود نیامده‌اند، بلکه مبنی بر تفسیر شفاهی آن متون اند] اسلامی بلکه، به عنوان الگوی برتری برای کردار و رفتار همگانی تر مسلمانان، از سبک لباس گرفته تا لحن صدا، به کار گرفته می‌شد؛ و از این حیث، چنانکه پیش از این اشاره شده است، یکی از عوامل اصلی مؤثر در یکسانی کردار مسلمانان در طول قرن‌ها، بود. با این همه، محمد [ص]، به رغم همه امتیازش، نهایتاً صرف یک انسان فانی، انسانی مانند دیگر انسان‌ها، بود. قرآن، در برخورد با تقاضاهای مکیان برای امتیازی متعالی تر و آسمانی تر در یک پیامبر، براین امر تأکید می‌کرد. اما آنچه را که قرآن مضایقه می‌کرد، بعدها دیانت اسلامی به وفور می‌بخشید. سیره محمد [ص]، نه خیلی بعد از رحلتش، با همان معجزاتی آراسته می‌شد که، برطبق گفته قرآن، وی از انجام دادنشان سرپیچیده بود و سرانجام او وضعیت و موقعیتی پیدا کرد که، اگر چه آشکارا شأن و مقام خدا نبود - اسلام در یگانه پرستی اش سخت گیر و جدی است - به نحو چشمگیری فراتر از یک انسان فانی بود.<sup>۳</sup>

شاید همین بالا بردن بیش از حد محمد [ص] بود که او را برای مسلمانان عادی کمتر دست یافتنی کرد. لکن اسلام "اولیاء الله"<sup>۱</sup> دیگری

می‌شناسد که بیشتر رنگ محلی داشته و برای تکریم و رقابت مردم عادی دست یافتنی‌ترند. راست کیشی اسلامی مانند همتای یهودی‌اش، آیین و رسوم تشریفاتی برای مردگان را زشت می‌شمرد: یک جسد بی‌جان، ناپاک است و بنابراین قبر جایگاه ناپاکی است. با اینهمه این امر مانع از ازدیاد تشریفات مقبره‌سازی در سرتاسر طول و عرض دارالاسلام نشده است. گفته شده که "هر آبدی‌ای بدون آرامگاه یک قدیس، مکانی بدون قلب یا روح است." ضریح گنبد دارد (قبه)، ساده یا پر طول و تفصیل آرامگاه ابدی و مرکز ستایش قدیسان از دنیا رفته است؛ آنچه در اینجا بیشتر مورد توجه ماست، ولی در قید حیات است، یعنی مسلمانی که در زندگی مشمول الطاف و عنایات خدا شناخته می‌شود، و از این رو، ممکن است به حق الگوی برتر کردار و رفتار مسلمان تلقی شود.

با این همه، همهٔ مسلمانان آرمانی نبودند. در مسیحیت، قدیسان از مهر تأیید نهادینه برخوردارند. فرآیند بیش از پیش سخت و جدی قداست بخشی نه فقط آنهایی را که اصالت و اعتبار مشکوک دارند بلکه، به نحو معنادارتری، آنهایی را که قدس مشکوک و راست کیشی مشکوکی دارند را، از زمرهٔ قدیسان جدا کرده است. اسلام چنین غربالی برای "اولیاء خدا" نمی‌شناسد و از همین روی جمع اولیاء خدا، با بلندنظری، شامل نمونه‌هایی از مردان و زنان معروفی می‌شود که از تکریم فراوان برخوردار بودند، و درعین حال، حامی یک نظام الاهیاتی بسیار افراطی بودند. وحدت وجود یک موضوع عقیدتی مشهور بود - و [نیز] شامل دیگری می‌شود که رعایت شریعت اسلامی از جانب آنان امری بود که چه بسا بتوان آن را، تنها با نهایت بلند نظری، آسانگیرانه نامید. در واقع مقایسهٔ انسان مقدس اسلامی و قدیس مسیحی، بسیار گمراه‌کننده است. نمونهٔ برجستهٔ قدیس مسیحی، شهید بود، که مرگش، که منعکس‌کنندهٔ مرگ خود مسیح بود، به جهان مسیحیت فرهنگ درد و رنج را بخشید، و این فرهنگ شبیه و نظیر اسلامی، دست کم در اسلام سنی، ندارد. بعدها، شهید

مسیحیت تبدیل به اقرارکننده<sup>۱</sup> شد، یعنی مرد یا زنی که شیوه زندگی اش که به صورت قهرمانانه ای عاری از گناه بود در واقع نوعی زندگی شهیدگونه بود. "ولی خدا"ی اسلامی، یک مفهوم بسیار پرچاذه تر بود، به معنای فردی که از "موهبت" و برکت خاصی برخوردار بود. در واقع، چه بسا قدیس اسلامی انسانی اهل ریاضت بوده باشد؛ اما، در این صورت، عموماً ریاضت کشی است که نزد عموم به نحو گسترده ای شناخته شده است و تقریباً هیچگاه راهب یا راهبه گوشه گیر فروتن محبوب سنت مسیحی نیست. به ویژه کلیسای غرب زنان و مردان مقدس اش را از طریق نهاد رهبانیت سازماندهی کرد، و در حالیکه گروه های صوفیانه در اسلام وجود داشت، آشکارا هیچ امری به جز تمایلات و سنت های خودشان آنها را سازماندهی نمی کرد.

بنابراین "اولیاء خدا" فقط به ندرت نمونه هایی از سنت اخلاقی والای مدارس و عالمان الاهیات اخلاقی آنها بودند. لکن به رغم همه اینها، آنها مسلمانانی بودند که بسیار در معرض دید دیگران قرار می گرفتند و اعمال، عبادات، و مناسک و شعائر خاص خودشان را داشتند، و دیدگاهی تا اندازه ای بدیل از اسلام ارائه کردند، تا اندازه ای شبیه کاری که یهودیان Hasydic [= پیر و فرقه حسیدیم] نسبت به یهودیت سنتی خاخام های yeshiva [= حوزه های علمیه یهودیت] کردند.

با این همه اگر چه ممکن است چیزی از برکت آنها به مسلمانان معمولی برسد، یا معدودی را به برگزیدن شیوه زندگی صوفیانه تشویق و ترغیب کند، شفاعت ولی خدا نزد خدا ارزشی ندارد، و بنابراین کسی به پیشگاه اولیاء خدا مستثت و دعا نمی کند، شمایل آنان را نمی سازد و نمی پردازد، یا بخشی از مراسم نماز و عبادت قرار نمی گیرد.

صوفیان تا چه اندازه در فهم مسلمانان عادی از اسلام تأثیر داشتند؟ چه بسا، چنین تصور کنیم که تأثیر صوفیان، به عنوان یک نهاد، چشمگیر

بوده است، زیرا انجمن‌های صوفیانه و دیرهایشان روزگاری در سراسر نواحی شهری جهان اسلام، گسترده بود، و آنان، هر چند شاید، مانند یسوعیان، بیشتر به لحاظ سیاسی تا معنوی، آنقدر نیرومند به حساب می‌آمدند که در آغاز دوران جدید به نحو گسترده‌ای سرکوب شوند. لکن از صوفی‌گری عادی و معمولی با ریاضت‌کشی نسبتاً ملایم و خفیف و آیین و مراسم گروهی‌اش تا جذب‌های عرفانی‌ای که ما به شعرای صوفی نسبت می‌دهیم، نوسان چشمگیری وجود دارد. از سویی، تبیین و حتی توصیف عرفان نسبتاً ساده‌تر از تجربه آن است. لکن، به همین دلیل، اشعار صوفیانه، که در آنها آن جذب‌ها و خلسه‌ها<sup>۱</sup> با تفصیلی نسبتاً جاندار و زنده تصویر می‌شوند، در بعضی مناطق جهان اسلام، راهشان را تا عمق آگاهی عمومی گشوده‌اند. به ویژه ایران را می‌گویم، که در آن قطعه‌های بلندی از چنین اشعاری ظاهراً اغلب حتی زینت بخش عادی‌ترین گفتگوها است. با این همه، از این فکر‌گریزی نیست که آنچه در اهتزاز است چندان علائم و نشانه‌های نوعی حساسیت دینی تغییر شکل یافته نیست، بلکه بیشتر پرچم و بیرق‌های افتخار فرهنگی است.

به عنوان نتیجه‌گیری، من بعضی ملاحظات شخصی را عرضه می‌کنم. من، مانند بسیاری دیگر، تحت تأثیر وحدت تجربه و پیام اسلامی قرار گرفته‌ام، چنانکه در مجموعه‌ای با این اندازه و گستره انتظار می‌توان داشت، جرح و تعدیل‌های محلی وجود دارد؛ با این همه، یک عامل نیرومند وحدت بخش، یعنی قرآن، آنها را سخت به هم پیوند می‌دهد و بخشی از خود می‌سازد. این وحدتی است که تنها ساده‌ترین و بی‌آلایش‌ترین مناسک و شعائر مقرر آن را حفظ و نگهداری می‌کند: نمازهای روزانه مسلمانان کاملاً سراسر است و ساده و به گونه‌ای برجسته به دور از نمادپردازی است، درحالی‌که پیچیده‌ترین مناسک و شعائر مسلمانان، یعنی زیارت مکه، در واقع تنها با بخش کوچکی از یک بلیون مسلمان سیاره

انجام می‌شود، و آنهم عموماً تنها یکبار در سراسر زندگی.

دیگر عنصر اسلام که برشخص من تأثیر گذاشت، جامعیت آن است. محمد[ص] در مکه بی‌شبهات به عیسی[ع] نبود، البته عیسایی با همسر و خانواده؛ یعنی یک واعظ محلی بود که می‌کوشید برداشت و تلقی جدیدی از خدا و طرح و تدبیر الهی به قومش بدهد، لکن، در مدینه ناگزیر بود چیز دیگری شود. به بیانی تا حدی موجز شاید محمد[ص] می‌بایست کنستانتین خود شود. و اسلام، خواه ناخواه تبدیل به چیزی شد که ما امروز آن را کلیسا و حکومت توأمان می‌نامیم و محمد[ص] چون در رأس هر دو بود، در این هنگام صرفاً یک پیامبر نبود بلکه یک پیشنماز، واعظ، گردآورندهٔ مالیات، امیرسپاه، و دولتمرد بود. در مدینهٔ محمد[ص]، در آن هنگام، یک شهر خدا و یک شهر بشر وجود نداشت بلکه جامعه‌ای واحد و یکدست وجود داشت. از آن روزگاران مدت‌های مدید می‌گذرد - شاید رحلت پیامبر آغاز سپری شدن آن روزگاران بود - با این همه آرمان یک جامعهٔ یکپارچه، که در قرآن به سادگی مفروض گرفته می‌شود - نمی‌توانیم تصور کنیم که قرآن بگوید "به قیصر بسپار..." - یعنی جامعه‌ای که در آن ارزش‌ها فراگیرند نه تگه‌تگه شده، ابداً، یکسره از ساخت آگاهی مسلمانان محو نشده است، هر چند اعتقادات و باورهای تجددگرایانهٔ یکسره متفاوت، آن را بسیار خرد و خمیر کرده است.

### مشخصات کتابشناختی:

\* Peters, F.E., "Broadcasting the Word: Prophet, Preacher, and Saint in Islam" in Runzo, Joseph and Martin, Nancy M., (ed.), *The Meaning of Life in the World Religions* (Oxford: Oneworld, 2000), pp. 93-102.

نویسنده مقاله استاد گروه زبان‌های خاور نزدیک دانشگاه نیویورک است. وی، که به سبب کار به یادماندنی‌اش در باب ادیان توحیدی غربی شناخته شده است، نویسنده چهارده کتاب است در باب موضوعات گوناگونی، از فلسفه یونان گرفته تا یهودیت، مسیحیت، و اسلام سنتی. از جمله کتاب‌های او از این آثار می‌توان نام برد:

*Judaism, Christianity and Islam: The Classic Texts and their Interpretations*

(یهودیت، مسیحیت، و اسلام: متون هاندگار و تفاسیر آنها) (در ۳ جلد)

Jerusalem (اورشلیم)

The Hajj (حج)

Muhammad and the Origins of Islam (محمد و خاستگاه‌های اسلام)

### پی‌نوشت:

۱. برای آگاهی از اینکه نظام مدرسه در جامعه قرون وسطایی، چگونه عمل می‌کرد، نک: Michael Chamberlain, *Knowledge and Social Practice in Medieval Damascus, 1190-1350* (Cambridge: Cambridge University Press, 1994);

و برای آگاهی از بقاء آن تا دوران‌های جدید در برخی جاها، نک: Brinkley Messick, *The Calligraphic State. Textual Domination and History in a Muslim Society* (Berkeley: University of California Press, 1993).

2. Richard Antoun, *Muslim Preacher in the Modern World. A Jordanian Case Study in Modern Perspective* (Princeton: Princeton University Press, 1986), p.4

۳. برای یک بحث بسیار خوب درباره اولیاء الله و ولایت در اسلام، نک: Frederick M. Denny, "God's Friends: The Sanctity of Persons in Islam" in *Sainthood: Its Manifestations in World Religions*, eds. Richard Kieckhefer and George Bond (Berkeley: University of California Press, 1988), pp. 69-97

۴. عمق و وسعت این تکریم و تعظیم محمد[ص] در اثر زیر شرح و توصیف شده است: Annemarie Schimmel, *And Muhammad is His Messenger. The Veneration of the Prophet in Islamic Piety* (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1985).